

هو العليم

ماحصل بحث ارتداد

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه بيست و پنجم

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني
قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اگر ما تاریخ را مشاهده کنیم، می بینیم که در زمان امام علیه السلام قبائل و فئات مختلفی بودند که با امام مخالف بودند. حتی برای ولایت هم جلساتی تشکیل می دادند و مردم را گمراه می کردند؛ یعنی بر طبق آداب خودشان و آن نحوه تفکر باطل با مردم صحبت می کردند. ما در روایتی از روایات نداریم که ائمه علیهم السلام حکم به قتل آنها کرده باشند یا اینکه من باب مثال فرموده باشند: «اینها واجب القتل هستند اما چون زمان تقیه هست باید رعایت آنها را کرد». در روایت داریم که شخصی از شام می آید و امام موسی بن جعفر علیهما السلام را در مدینه سب می کند و اصحاب می خواهند بلند شوند و متعرض او شوند، حضرت آنها را نهی می کند و با لسان خیلی ملایم آنها را امر به سکوت می کند و با او صحبت می کند و او را از محبین خودش قرار می دهد.^۱

روش و دیدن ائمه علیهم السلام در حکم به ارتداد مخالفین

من حیث المجموع اگر بخواهیم به زمان ائمه نگاه کنیم، می بینیم که روش و دیدن ائمه حکم به ارتداد مخالفین نبوده است. در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام افراد به امیرالمؤمنین اعتراض می کردند که یا

^۱. الإرشاد، ج ۲، باب تاریخ الإمام موسی بن جعفر علیهما السلام، فصل شذرات من فضائل الإمام الکاظم علیه السلام و مناقبه، ص ۲۳۳:

«أخبرني الشريف أبو محمد الحسن بن محمد عن جده عن غير واحد من أصحابه و مشايخه: أن رجلاً من ولد عمر بن الخطاب كان بالمدينة يؤذي أبا الحسن موسى عليه السلام و يسبُّه إذا رآه و يشتم علياً عليه السلام. فقال له بعض جلسائه يوماً: «دَعْنَا نَقْتُلَ هذا الفاجر» فنهاهم عن ذلك أشدَّ النهي و زجرهم أشدَّ الزجر و سأل عن العُمري فذكر أنه يزرعُ بناحية من نواحي المدينة فركب فوجده في مزرعة فدخل المزرعة بحماره فصاح به العُمري لا تُوطئ زرعنا فتوطأه أبو الحسن عليه السلام بالحمار حتى وصل إليه فنزل و جلس عنده و باسطه و ضاحكه و قال له: «كَمْ غَرِمْتَ فِي زَرْعِكَ هَذَا؟!» فقال له: «مِائَةُ دِينَارٍ.» قال: «و كَمْ تَرْجُو أَنْ تُصِيبَ فِيهِ؟!» قال: «لَسْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ!» قال: «إِنَّمَا قُلْتَ لَكَ كَمْ تَرْجُو أَنْ يَجِيئَكَ فِيهِ؟!» قال: «أَرْجُو فِيهِ مِائَتِي دِينَارٍ.» قال فأخرج له أبو الحسن عليه السلام صُرَّةً فيها ثَلَاثُمِائَةِ دِينَارٍ و قال: «هَذَا زَرْعُكَ عَلَى حَالِهِ و اللَّهُ يَرْزُقُكَ فِيهِ مَا تَرْجُو!» قال: فقام العُمري فقبل رأسه و ساله أَنْ يَصْفَحَ عَنْ فَارِطِهِ فَنَبَسَمَ إِلَيْهِ أبو الحسن عليه السلام و انصرفت قال: و راحَ إِلَى المسجدِ فوجد العُمري جالساً فلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قال: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتِهِ!» قال: فوثب أصحابه إِلَيْهِ فقالوا: «مَا قِصَّتُكَ قَدْ كُنْتَ تَقُولُ غَيْرَ هَذَا؟» قال فقال لهم: «قَدْ سَمِعْتُمْ مَا قُلْتُ الْآنَ و جَعَلْتُ يَدْعُو لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَاصَمُوهُ و خَاصَمَهُمْ» فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَى دَارِهِ قَالَ: «لَجُلَسَائِهِ الَّذِينَ سَأَلُوهُ فِي قَتْلِ الْعُمري أَيْمًا كَانَ خَيْرًا مَا أَرَدْتُمْ أَوْ مَا أَرَدْتُ إِنِّي أَصْلَحْتُ أَمْرَهُ بِالْمَقْدَارِ الَّذِي عَرَفْتُمْ و كَفَيْتُ بِهِ شَرَّهُ.»

علی، اینجا اشتباه شده است. حتی در یک مورد خاص مثلاً نسبت به حضرت می گوید: «**كُفَرُ وَاللّٰهُ الرَّجُلُ**»^۱ اما امیرالمؤمنین علیه السلام اصلاً اقدامی نمی کند. دیگر شما سبّی بالاتر از این سراغ ندارید که شخص بگوید: «**كُفَرُ وَاللّٰهُ الرَّجُلُ**!» درحالی که شخص به واسطه سبّ مرتد است. از مجموع مطالب گذشته سه مطلب را نتیجه گیری می کنیم:

مطلب اول: اینکه نفس بیان و نفس اعتقاد به حکمی که مخالف با ضروری دین است موجب ارتداد نیست، زیرا ضروری دین ممکن است از باب استدلال و از باب فتوای خاص، کم کم ضروری دین شده باشد و ما نمی توانیم صرفاً کسی را که مخالف با ضروری ای از ضروریات دین است مرتد بدانیم؛ لعل اینکه واقعاً نظر فقهی و اجتهادی این شخص نسبت به این ضروری از ضروریات دین این طور باشد و این مسئله موجب ارتداد نیست.

مطلب دوم: ممکن است یک فرد از روی جهالت منکر ضروری ای از ضروریات دین شود و عناد و قصد و غرض روی این مسئله نداشته باشد. وقتی که غرض و عناد ندارد حکم به ارتداد کردن در اینجا خطا است به جهت اینکه آنچه ما از ارتداد استفاده می کنیم این است که شخص برگردد و از عقاید خودش دست بردارد، درحالی که ممکن است این شخص تحت تربیت و تعلیم غیر صحیحی قرار گرفته است. حالا این طور نیست که واقعاً قصد برگشتن دارد، قصد ندارد که برگردد بلکه اعتقادش این طور شده است، معلم برای او این طور بیان کرده است، استاد برای او این طور بیان کرده است، و مثلاً به خاطر شبهه ای از شبهات، نظرش برگشته است. همان طور که الآن خیلی ها نسبت به قرآن این طور هستند؛ می گویند که قرآن مربوط به زمان سابق است چون ما در قرآن محکم و متشابه داریم، بنابراین ظهورات خود محکومات هم مربوط به زمان مخاطبین بالتخاطب و مشافهین بالتخاطب است، بنابراین برای ما حجّیت ندارد. این هم یکی از مسائلی است که امروزه مطرح است و اینها هم غرضی ندارند.

طرح اشکال به معجزه نبودن قرآن برای جامعه امروز و جواب آن

این مطلب را بعضی ها به نحو دیگری هم مطرح می کنند؛ من باب مثال می گویند:

معجزه آن معجزه ای است که برای همه افراد باشد، قرآن برای زمان سابق معجزه بود اما الآن این قرآن دیگر برای ما معجزه نیست، ما فارسی زبان هستیم، ما انگلیسی زبان هستیم، لعل اینکه اگر این قرآن انگلیسی بود ما هم می توانستیم مثل این قرآن بیاوریم، معجزه باید معجزه پایدار باشد، الآن قرآن به این شکل است و دیگر برای ما معجزه به حساب نمی آید.

معنای معجزه پایدار

باید برای اینها توضیح داد که یک معجزه پایدار به این معنا است که این قرآن در زمان نزول با وجود

^۱ . المناقب، ج ۴، باب إمامة أبي محمد الحسن بن علي عليه السلام، فصل في صلحه عليه السلام مع معاوية، ص ۳۱.

این همه افرادی که در آن موقع از شعراء و ادباء و امثال ذلک بودند، نتوانستند [مثل این قرآن را] بیاورند، این یک مسئله است.

مسئله دیگر اینکه حتی در این زمان هم آیاتی که در قرآن هستند به واسطه مراتبی که دارند، کسی نمی تواند مثل آنها را بیاورد، منظور از نقطه نظر ادبی نیست و ممکن است اعجاز از این نقطه نظر برای شخصی مشتبّه شده باشد.

مسئله بعدی این است که ممکن است شخص به واسطه عناد، مطلبی را انکار نکند و به این واسطه مرتد نمی شود بلکه باید او را متنبه و متذکر کرد.

مسئله دیگر که در اینجا مطرح شده این است که اختیار انسان در بیان مسائل عقلاً و شرعاً در محدوده ای است - همان طور که عرض شد - که منافی با اختیار و منافی با مصالح افراد دیگر نباشد. اگر با آنها منافات داشته باشد، عقل و شرع این اختیار را از انسان سلب می کنند و دایره ابراز مطالب مخالف در محدوده عناد و غرض و عدم عناد و عدم غرض در اینجا لحاظ می شود. شخصی که بنای بر عناد ندارد، از کیفیت حالش پیدا است که آیا او معاند است یا معاند نیست. و لذا ما نمی توانیم نسبت به کسی که صرفاً طرح یک مسئله خلاف می کند، حکم به عناد و امثال ذلک کنیم بلکه باید مطلب را نسبت به این گونه افراد ماوراء این، مورد دقت قرار دهیم.

مسئله دیگری که در اینجا هست این است که اگر بگوییم: طرح یک حکم مخالف بدون توجه به جنبه عناد و عدم عناد موجب فساد و افساد خواهد بود، لازمه این مسئله این است که ما از طرح هر مسئله فقهی و اعتقادی به صرف فساد و اختلاف در جامعه بخواهیم جلوگیری کنیم و این مخالف با اسلام و نظرات اسلام است که طرح بحث را نسبت به قضایا و مسائل باز گذاشته است.

آیاتی که می گویند:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ آلاَ قَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۱ یا اینکه ﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ آلِ حَقِّ شَيْءٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۲.
و همین طور آیاتی که دلالت بر [مذمت] تقلید می کنند: ﴿قَالُوا أَجِئْتَنا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدْرَمَا

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۱۷ و ۱۸. امام شناسی، ج ۱۶ - ۱۷، ص ۵۶۰:

«آنان که هر گونه گفتار را می شنوند و از بهترین آن پیروی می نمایند.»

۲. سوره یونس (۱۰) آیه ۳۶. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۹۳:

«و اکثریت از مردمان مشرک پیروی نمی کنند مگر از گمان و پندار؛ و حقاً که گمان، انسان را از حق بی نیاز نمی کند. و خداوند به آنچه آنها به جای می آورند داناست.»

كَانَ يَعْـُودُ أَبَا وَثَنًا فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ ﴿١﴾ ﴿قَالُوا يَصْلِحْ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هٰذَا أَتَنُـهِىَ نَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْـُودُ أَبَا وَثَنًا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدَّعُونَا إِيَّاهُ مُرِيبٍ ﴿٢﴾
و همین طور آیاتی که دلالت بر تدبیر می کنند: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ آلَ قُرَّآنَ وَكَوْكَانَ مِنْ عِنْدِ غِيَرِ اللَّهِ لَوْ جَدُّوا فِيهِ آخَ تِلْفٍ كَثِيرٍ﴾^۳.

و همین طور آیاتی که دلالت بر تدبیر در خلقت آسمان و زمین می کنند.
و همین طور آیاتی که دلالت بر اولوالالباب و تفکر می کنند ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۴ در تمام این آیات، امر به فحص و دقت و بحث نسبت به کلیه مسائل شده است.

این طور نیست که ما هر مطلبی را به صرف اینکه مخالف با عقیده بعضی است، مخالف با امنیت و جهات اجتماعی بدانیم و بخواهیم از بحث و امثال ذلک صرف نظر کنیم. این هم یکی از آن مطالبی است که در این مجموعه باید مورد دقت قرار بگیرد.

یکی دیگر از مطالبی که در اینجا باید مورد دقت قرار بگیرد این است که در مسئله ارتداد و ترتب احکامی که مترتب بر ارتداد هستند، همان طور که از لایه لای صحبت ها تابه حال استفاده شد، [این مطلب به دست می آید که] ارتداد این است که شخص به واسطه عناد و غرضی که دارد از دین برگردد و منکر دین شود که بالمآل منکر رسالت و بعثت پیغمبر است.

بیان جنبه اثباتی و ثبوتی ارتداد

این ارتداد دو جنبه پیدا می کند؛ یک جنبه اثباتی و یک جنبه ثبوتی. از نقطه نظر جنبه ثبوتی تمام احکامی که بر مرتد هست، نسبت به مرتد ثبوتی بار می شود. یعنی من باب مثال اگر یک نفر مرتد باشد و شما مطلع باشید که این علماً و عناداً و عن غرض اصلاً از دین برگشته است و منکر خدا و پیغمبر است، زن این شخص باید از او جدا شود، بین زوج و زوجه افتراق حاصل می شود، اموال او تقسیم می شود - اینها مقام ثبوتی است - قتل برای او واجب می شود و در این حرفی نیست.

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۷۰.

۲. سوره هود (۱۱) آیه ۶۲.

۳. سوره نساء (۴) آیه ۸۲. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۰۳:

«آیا در این قرآن تدبیر و تأمل نمی کنند؟ و اگر هر آینه این قرآن از نزد غیر خدا آمده بود، تحقیقاً در آیات آن اختلاف بسیاری را در می یافتند.»

۴. سوره زمر ۳۹ آیه ۹. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۸۷:

«بگو: آیا یکسان می باشند کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند؟!»

اما صحبت در این است که در مقام اثباتی، از نظر حکومت اسلامی در مقام اثبات چه موقع او مستوجب قتل می‌شود؟ وقتی که عناداً و جهاراً اعلان به ارتداد کند و عملی را انجام دهد که آن عمل [انکار ضروری‌ای از ضروریات دین باشد]. این در اینجا در این نقطه به خصوص جنبه افساد به خود می‌گیرد؛ مثل اینکه اگر شخصی در منزل خودش خمر بخورد، بر او حد بار نمی‌شود اما اگر خمر در مقام اثبات اظهار شود، حد بر او بار می‌شود؛ یا اگر کسی در منزلش روزه بخورد حد بار نمی‌شود، بینة و بین الله خدا خودش می‌داند با او چه کار کند اما اگر افطار صوم در ملأ عام باشد حد بر او بار می‌شود.

خصوصیت حد مترتب بر ارتداد

بنابراین حدی که مترتب بر ارتداد است، حدی است که در مقام اثبات باشد؛ این طور نیست که صرفاً شخصی که مرتد شود [حد بر او بار شود]. اگر شخصی در مقام ثبوت مرتد بود، احکام زوج و زوجه بار می‌شود، این مسائل هست اما از نقطه نظر حکومتی در وقتی است که به مقام اثبات می‌آید. مثل اینکه کسی که شخصی را به قتل رسانده است، حکم قتل و قصاص برای او ثبوتاً هست اما از نظر حکومت مترتب بر اثبات است. باید اثبات شود تا اینکه حکومت او را به قتل برساند. اگر شخصی مال کسی را برده است، بینة و بین الله سارق است اما از نظر حکومت وقتی حاکم قطع ید می‌کند که سرقت اثبات شود. حالا مثلاً اگر صاحب مال بداند که این شخص مال او را برده است، حق دارد مالش را بگیرد گرچه حکومت نتواند این مطلب را اثبات کند یا اینکه مثلاً متداعین هر دو به محکمه مراجعه می‌کنند و یکی از متداعین بر دیگری دروغ بار می‌آورد و ... ، حالا این شخص می‌داند بینة و بین الله حق با او است اما حاکم شرعی در صورتی حکم می‌کند که از نقطه نظر اثبات برای احد المتداعین حکم ثابت شود.

بنابراین ما در مقام ارتداد دو حکم داریم: یکی حکم حاکم و دیگری حکمی است که ثبوتاً متعلق بر ارتداد است.

بعضی از احکام هستند که ثبوتاً متعلق بر ارتداد هستند و بعضی از احکام هستند که به واسطه اثبات نزد حاکم، می‌آیند، مانند قتل و امثال ذلک نسبت به کسی که می‌داند او مرتد است. کسی که می‌داند او مرتد است و عناد مرتد شده است، می‌تواند او را به قتل برساند ولی حاکم نمی‌تواند او را به قتل برساند. وقتی که او را به قتل رساند، حالا صحبت در این است که این شخص باید نزد حاکم [ارتداد آن شخص را] ثابت کند والا حاکم این شخص را به قتل می‌رساند. بنابراین از نقطه نظر احکام اجتماعی ممکن است که دست حاکم در خیلی از اوقات بسته باشد.

روایاتی که در اینجا هستند و دلالت بر این مطلب می‌کنند، یکی این روایت است: «بَابُ حَكْمٍ مِنْ صَلَّى

لِلصَّامِ». محمد بن حسن (شیخ طوسی) در تهذیب، جلد ۱۰، صفحه ۱۴۰:

عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانَا بِالْكُوفَةِ فَأَتَى رَجُلٌ

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَهِدَ أَنَّهُ رَأَاهُمَا يُصَلِّيَانِ لِلصَّنَمِ فَقَالَ لَهُ: «وَيَحْكُ لَعْلَهُ بَعْضُ مَنْ تَشَبَّهَ عَلَيْكَ.» فَأَرْسَلَ رَجُلًا فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا وَهُمَا يُصَلِّيَانِ إِلَى الصَّنَمِ فَأَتَى بِهِمَا فَقَالَ لَهُمَا: «ارْجِعَا» فَأَبَيَا فَخَذَّ لَهُمَا فِي الْأَرْضِ خَذًّا فَأَجَجَ نَارًا فَطَرَحَهُمَا فِيهِ.^۱

در اینجا معلوم می‌شود که این دو شخص در مقام اثبات آمده‌اند؛ والا اگر این شخص در خانه‌اش «لِلصَّنَمِ» نماز می‌خواند، او حق نداشت که بگوید: «من دیدم این شخص در خانه‌اش [لِلصَّنَمِ] نماز می‌خواند». این روایت دلالت می‌کند که این عمل امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مقام اثبات بوده است.

اما روایاتی هم در این زمینه داریم. روایات خیلی زیاد است و همه اینها دلالت می‌کنند: «وَمِنْ رَدَّنَا فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ»، یا «الْمَقْرُّ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَ الْمُنْكَرُ لَهُمْ كَافِرٌ»، «مَنْ رَعِمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ النَّبِيَّ وَ لَا يَعْرِفُ الْوَصِيَّ فَقَدْ كَفَرَ»، تمام روایات در اینجا هست. «مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ»، «مَنْ قَالَ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بُرَاءٌ»، «الْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ» و ...^۲ تمام اینها روایاتی هستند که دلالت بر شرک و دلالت بر کفر می‌کنند. البته در خود این روایات هم حرف و صحبت هست که عرض می‌کنم که چطور در این روایات این مسائل هست. روایات آنهایی هستند که دلالت می‌کند که کافر آن کسی است که ضروری‌ای از ضروریات دین را [انکار کند، مثلاً] قائل به تشبیه برای خدا باشد یا قائل به تجسیم باشد یا اینکه قائل به تناسخ باشد یا اینکه مانند نصاری و امثال ذلک باشد. در این گونه موارد روایاتی که در اینجا هست دلالت بر حکم قتل و امثال ذلک نسبت به اینها نمی‌کند بلکه در این موارد باید صرفاً همان حکم به کفر را انجام داد. اما آنچه در مقام اثبات هست، همانی است که این مطلب را در اینجا ثابت می‌کند که باید اینها را به قتل رساند. ولی روایاتی که در اینجا هست، فقط حکم به شرک و حکم به کفر می‌کنند؛ اما اینکه حالا کسی که مشرک است یا کافر است باید مقتول شود و اعدام شود، این روایات این مطالب را در اینجا بیان نکرده‌اند.

روایاتی که در مقام حد است، روایاتی است که مربوط به مرتد است و مربوط به مشرک نمی‌باشد. این یک مطلب است.

مرتد هم آن مرتدی است که در مقام عناد و در مقام اثبات باشد. این مرتد، [حکمش] اعدام است اما اگر مرتدی بود که در مقام اثبات نبود، مثلاً در منزل خودش معاند است و به کسی هم نمی‌گوید، حرفی هم نمی‌زند و کاری هم انجام نمی‌دهد، اگر او در مقام اثبات نباشد، ما از روایات استفاده حد را برای او نمی‌کنیم. این هم یک مطلب است.

۱. تهذیب الأحکام، ج ۱۰، کتاب الحدود، باب ۹، ص ۱۴۰، ح ۱۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ابواب الإرتداد، باب ۹، ص ۵۵۶.

ح ۱.

۲. جهت اطلاع بیشتر به وسائل الشیعة، ج ۱۸، ابواب حد المرتد، باب ۱۰: جملة مما یثبت به الکفر و الإرتداد، ص ۵۵۷ رجوع شود.

مطلب دیگری که در اینجا باید ملاحظه شود این است که بسیاری از روایاتی که در مقام شرک و در مقام کفر افراد نسبت به مخالفین بالعقیده مانند قائلین به تناسخ و تشبیه است، این روایات در اینجا نمی‌خواهند یک کفر ظاهر و یک شرک ظاهر جلی را بیان کنند بلکه طرز تفکر و نحوه تفکر را بیان می‌کنند؛ واقعاً این طور نیست که بگوید: «او کافر است و چون کافر است از حدود اسلام بیرون می‌آید و باید بر آنها حد جاری کرد یا اینکه آنها را از ذمه اسلام بیرون کرد» بلکه در اینجا روایات مثل سایر روایاتی است که دارد: **«إِنَّ الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاةٍ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلَةٍ»**^۱ مثل این و به این کیفیت، شرک را به معنای عدم انطباق حکم و عدم انطباق اعتقاد صحیح با اعتقاد توحیدی در اینجا می‌داند. والا اگر شما بخواهید این مطلب را مشرک بدانید، همه مردم مشرک هستند! از تمام این آخوندها تا ... ، تمام اینها قائل به بینونت هستند، تمام اینها قائل به افتراق بین خلق و خالق هستند، تمام اینها قائل به افتراق بین واجب و ممکن هستند! این کفر است دیگر! شرک است دیگر! درحالی که مسئله این طور نیست. حتی آنها ما را مشرک می‌دانند و می‌گویند که قائلین به وحدت وجود مشرک و کافر و نجس هستند درحالی که این مسئله، مسئله‌ای نیست! انصاف هم خوب چیزی است! ما که شما را مشرک می‌دانیم نمی‌گوییم: نجس و کافر هستید! ما شما را که قائل به بینونیت بین خلق و خالق هستید و این حرف شما از هر شرکی بدتر است، طاهر می‌دانیم، اما حالا ما که به اصل و حقیقت توحید معتقد هستیم آیا شما ما را نجس می‌دانید؟! این دیگر خیلی واقعاً [بی‌انصافی است]! باید خدا به آنها انصاف بدهد!

بنابراین شما یکی یکی در خانه قائلین به تناسخ، تشبیه، جبر و امثال ذلک را بزنید، ببینید تمام افرادی که راجع به قضیه جبر و قضا و قدر و امثال ذلک کتاب نوشته‌اند، یا مفوضه شده‌اند یا جبریه! همه آنها! آنها می‌هم که نیستند، کتاب‌های آنها را نگاه کنید، یا از همین افرادی - پیرمردهای آنها - که الآن در مدرسه راه می‌روند پرسید که کیفیت اختیار و قدرت انسان و ارتباط قدرت و اختیار انسان با پروردگار چیست؟! می‌گویند که خداوند به انسان قدرت عطا کرده است و براساس آن قدرت [توانایی انجام کارها را دارند]. اگر به او بگویی که این قدرت عین قدرت او است؟! می‌گوید: «نه‌خیر، او قدرت را به ما داده است و خودش کنار نشسته

^۱ . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، أبواب أحواله صلى الله عليه وآله وسلم من البعثة إلى نزول المدينة، باب ۱، ص ۱۵۸.

«مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "سُئِلَ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاةٍ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلَةٍ ظُلُمَاءٍ"، فَقَالَ: كَانَ الْمُؤْمِنُونَ يَسْتَبُونَ مَا يَعْبُدُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَسْتَبُونَ مَا يَعْبُدُ الْمُؤْمِنُونَ فَتَنَاهِيَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ سَبِّ آلِهِتِهِمْ لِكَيْلَا يَسَبُّ الْكَفَّارُ إِلَهَ الْمُؤْمِنِينَ فَيَكُونُ الْمُؤْمِنُونَ قَدْ أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» الحديث.

است». طبعاً او مفوضه است دیگر! امام رضا علیه السلام هم می گوید که مفوضه مشرک و کافر هستند!^۱ بنابراین اینکه امام علیه السلام می فرماید که مفوضه مشرک است، مجبره مشرک است، این به معنای شرک اصطلاحی، عابد صنم و اوثنان و... نیست بلکه از این باب است که این نحوه تفکر از نقطه نظر جهل منطبق با واقع نیست؛ اما این طور نیست که او واقعاً در مقام شرک اصطلاحی و امثال ذلک است و بر چنین شرکی حد و احکام مربوط به ارتداد و احکام مربوط به شرک تعلق نمی گیرد. این هم مسئله بسیار مهمی است!

ماحصل بحث در باب ارتداد

بنابراین ماحصل بحث ما در باب ارتداد و در این قاعده این شد:

اولاً: بر مشرک و کافر حد قتل و اعدام تعلق نمی گیرد.

ثانیاً: اینکه مرتد اگر در مقام ثبوت مرتد باشد حکم قتل از نظر حاکم به او تعلق نمی گیرد.

ثالثاً: اگر مرتد از نقطه نظر اهانت به اسلام و افشای این مسئله و افساد نسبت به این مطلب در مقام اثبات و عناد باشد، از این نقطه نظر روایاتی که مربوط به قتل هستند شامل او می شوند.

وجوب ابراز نظر مخالف بدون عناد در حکومت اسلامی

رابعاً: اینکه ابراز نظر مخالف در صورتی که همراه با عناد نباشد در حکومت اسلامی جایز است و بلکه واجب است و ما این را در زمان خود ائمه علیهم السلام می دیدیم، و نه تنها آنها منع نمی کردند بلکه آنها با آغوش باز این ابراز نظر مخالف را می پذیرفتند.

خامساً: اینکه ابراز نظر مخالف در صورتی که حتی مخالف با ضروریات باشد اگر از روی جهل و عدم غرض و عدم عناد باشد، موجب ارتداد نخواهد شد ولو اینکه آن شخص بر آن مسلک خلاف باقی باشد. در اینجا حکم مرتد بر او صدق نکرده است بلکه در صورتی صدق می کند که این شخص عن علم از حکم اولیه اسلام برگردد و متبدل به یکی از ادیان دیگر شود. اما اگر شخصی از روی جهل، تربیت غیر صحیح، شبهه و خطا منکر ضروری ای از ضروریات دین شد، حکم مرتد بر او بار نمی شود.

مباحث مرتد در اینجا به اتمام رسید. إن شاء الله بعد از این ما بحث دومی را که شروع می کنیم، بحث

^۱ . عیون الأخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۴۶: باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی وجه دلائل الأئمة علیهم السلام و الرد علی الغلاة و المفوضة لعنهم الله، ص ۲۰۳:

«عن مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْغَلَاةِ وَ

الْمُفَوَّضَةِ فَقَالَ: «الْغَلَاةُ كُفَّارٌ وَ الْمَفُوضَةُ مُشْرِكُونَ مَنْ جَالَسَهُمْ أَوْ خَالَطَهُمْ أَوْ أَكَلَهُمْ أَوْ شَارَبَهُمْ أَوْ وَاصَلَهُمْ أَوْ رَوَّجَهُمْ أَوْ تَرَوَّجَ مِنْهُمْ أَوْ آمَنَهُمْ أَوْ انْتَمَنَهُمْ عَلَى أَمَانَةٍ أَوْ صَدَّقَ حَدِيثَهُمْ أَوْ أَعَانَهُمْ بِشَطْرٍ كَلِمَةٍ خَرَجَ مِنْ وَلايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَلايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَلَامٌ وَ وَلايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

بلوغ است که بسیار مسئله مهمی است! بلوغ در رجال و بلوغ در نساء هم خیلی بحث مهمی است! مسئله دیگری که إن شاء الله بعداً شروع می کنیم بحث نجاست کافر است که آیا نجاست کافر نجاست ذاتی است یا نه. به واسطه اهمیت این مطالب، بعضی ها اصرار بر نشر آنها را دارند. امهات این مباحث را که ما در جلسه درسمان مطرح می کنیم، ضنائمی هم دارد که من از آن ضنائم نوشته هایی دارم ولی چون بحث از جهت درسی بیرون می آید و مطالب متفرقه در آن مطرح می شود، آنها را نگفته ام اما حتی المقدور استناد به کلمات بزرگان، استناد به کلمات قوم، استناد به افراد در دنیا، صاحب مکاتب مختلف و مسائل مختلفی که مطرح می شوند باید باشد. اگر موقعیتی پیدا شود إن شاء الله قصد داریم که اینها را ضمیمه و منتشر کنیم، چون اینها مسائل بسیار مهم و عام البلوایی می باشند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد